



## چهار پیام از منشور تربیتی اولین امام علیه السلام

عبدالکریم پاک نیا

### مقدمه

نکته مهم تربیتی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و انسان‌شناسی است. هر نکته‌ای از این معارف؛ شرح، دقت و موشکافی ویژه‌ای می‌طلبد و اگر محققان علوم انسانی در این موضوعات، صدها اثر تنظیم کنند، باز هم، به ساحل بیکران این دریای عمیق نخواهند رسید و همچنان، این نامه پرمحتوا، همانند دریایی ژرف، گوهرهای فراوان ناشناخته و کشف نشده‌ای را در خود خواهد داشت.

تا هر زمان که بشر به علم و معرفت نیاز دارد، پژوهش در این

نهج البلاغه دریایی از معارف و حکمت‌های بشری را در زمینه‌های مختلف در خود جای داده است. آموختن و عمل کردن به هر یک از برگ‌های زرین این منبع جوشان علم و کانون گوهرهای دانش و معرفت برای موفقیت هر انسانی کافی است؛ اما انتخاب گوهرهای ناب آن به راحتی امکان‌پذیر نیست؛ چرا که یکی از دیگری زیباتر و دلپذیرتر است.

در میان پیام‌های امام علی علیه السلام در این کتاب گرانقدر، نامه ۳۱ آن حضرت به فرزندش امام حسن علیه السلام، حاوی دهها

زمینه، نیاز زمان خواهد بود؛ زیرا این سخنان - همانند کلام وحی - برای برهه‌ای از زمان نیست؛ بلکه برای تمام انسانها در طول تاریخ، بیان شده است که همانند آب جاری همواره تازه و گوارا است و از سرچشمه زلال کوثر امامت می‌جوشد. این سخن با مروری اجمالی به متن نامه، به راحتی اثبات می‌شود.

بنابراین در این فرصت، فرازی از نامه آن حضرت را برگزیده و پیرامون آن، توضیحاتی را به خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنیم و روح و جانمان را از این منبع فیض الهی و سرچشمه حیات انسانی سیراب می‌کنیم:

امام در مقدمه نامه، خطاب به فرزند گرامی اش می‌فرماید: «پسرم تو را دیدم که پاره تن من، بلکه همه جان منی؛ آن‌گونه که اگر آسیبی به تو رسد، به من رسیده است و اگر مرگ به سراغ تو آید، زندگی مرا گرفته است. پس کار تو را کار خود شمردم، و نامه‌ای برای تو نوشتم، تا تو را در سختیهای زندگی رهنمون باشد؛ خواه من زنده باشم یا نباشم.»<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام به ارائه رهنمودهایی ارزنده می‌پردازد و چنین سفارش می‌کند: «فَأَيُّ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَلُزُومِ أَمْرِهِ؛ پسرم همانا تو را به ترس از خدا سفارش می‌کنم و اینکه پیوسته در فرمان او باشی.»

#### ۱. تقوا

امام در این فراز از نامه تربیتی، فرزند گرامی اش را به تقوا سفارش می‌کند؛ زیرا این صفت ریشه همه خوبیها است. این سخن، برگرفته از آیات وحی است؛ آنجا که تقوا را بهترین توشه راه دانسته، می‌فرماید: «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛<sup>۲</sup> «زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه، پرهیزگاری است!»

دست تقوا بگشا پای هوی ببرند

روح پرورده کن از لقمه روحانی<sup>۳</sup>  
تقوا دژ محکمی است که بر اثر ممارست انسان، به اطاعت از دستورهای خداوند و اجتناب از

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، نشر

مشهور، ۱۳۷۹ ش.

۲. بقره/۱۹۷.

۳. پروین اعتصامی.

عبارت‌اند از: خشوع در برابر خداوند متعال، داشتن روحیه ایثار، انفاق، تعاون، حفظ حقوق دیگران، امید به آینده‌ای روشن و باور داشتن پادشاهای بزرگ الهی.

رسول گرامی اسلام ﷺ نیز فرمود: «کسی که دوست دارد کریم‌ترین و شریف‌ترین مردم باشد، باید باتقوا باشد.»<sup>۱</sup>

اساساً از منظر قرآن و روایات، تقوا سرچشمه تمام خوبیها و فضایل است.

قرآن در کلام دیگری، خصلت زیبای تقوا را بهترین محافظ انسان می‌داند و می‌فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ»<sup>۲</sup> «لباس پرهیزگاری بهتر است.»

تشبیه تقوا و پرهیزگاری به لباس

۱. فتح/۲۶.

۲. نساء/۱.

۳. اعراف/۹۴.

۴. نحل/۳.

۵. بقره/۸۵.

۶. حج/۱.

۷. تفسیر مخزن العرفان، ج ۱، ص ۸۳

۸. همان، ص ۸۵

۹. اعراف/۲۶.

گناهان حاصل می‌شود. صدر المتألهین شیرازی در باره تقوا می‌نویسد: در کلام خدا تقوا به چند معنا آمده است:

۱. به معنای ایمان به توحید؛<sup>۱</sup>
۲. خشیت و ترس از خدا؛<sup>۲</sup> توبه از گناهان؛<sup>۳</sup> ۴. طاعت و عبادت؛<sup>۴</sup> ۵. ترک معصیت پیش از ارتکاب آن؛<sup>۵</sup>
۶. اخلاص.<sup>۶</sup>

بعد اضافه می‌کند که: تقوا گنجی معنوی و پنهانی است و آن گوهر نفیس، نظیری ندارد. تمامی فضایل نفسانی و خیرات دنیا و آخرت در صفت تقوا جمع شده است و خداوند متعال به زیباترین شکل باتقویان را در قرآن ستوده است.<sup>۷</sup>

بعد ایشان، موارد ذیل را از دستاوردهای تقوا در کلام خدا می‌داند: ستایش خداوندی، حفظ از شر دشمنان، تأیید و یاری حق، نجات از محنتهای روزگار، اصلاح عمل و بخشودگی گناه، تحصیل محبت خداوند، قبولی اعمال، عزت و احترام دنیا و آخرت، نجات از آتش جهنم و حضور دائمی در بهشت.

برخی نشانه‌های تقوا نیز

طبّ قدیم و ادبیات، از علماء طراز اول بود و قانون بوعلی را تدریس می کرد، از خدمتگزاران آستان مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام بود، منبر می رفت و موعظه می کرد و ذکر مصیبت می فرمود.

کم تر کسی بود که در پای منبر این مرد عالم مخلص متقی بنشیند و منقلب نشود. خودش هنگام وعظ و ارشاد که از خدا و آخرت یاد می کرد، در حال یک انقلاب روحی و معنوی بود و محبت خدا و پیامبر و خاندانش، او را به سوی خود می کشید، با ذکر خدا دگرگون می شد، مصداق [این] کلام خدا بود: «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»<sup>۱</sup> «مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان و لرزان شود، و هنگامی که آیات او، بر آنها خوانده می شود، ایمانشان فزون تر می شود و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.»

در این آیه شریفه، تشبیه بسیار رسا و گویایی است؛ زیرا لباس، محافظ بدن انسان از سرما و گرما، سپری در برابر بسیاری از خطرهای پوشاننده عیوب جسمانی و زینتی برای انسان است. روح پرهیزگاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری خطرات فردی و اجتماعی، زینتی بسیار بزرگ برای او محسوب می شود؛ زینتی چشمگیر که بر شخصیت او می افزاید.<sup>۱</sup>

در اینجا با نمونه‌ای از یک انسان متقی به شهادت شاگرد با تقوایش آشنا می شویم:

**تجسم تقوا در سیمای مجتهد**

روضه خوان

استاد شهید مرتضی مطهری

چنین می نویسد:

مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی (اعلی الله مقامه) ارتباط قوی و بسیار شدیدی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش داشت.

این مرد، در عین اینکه فقیه (در حدّ اجتهاد) و حکیم و عارف و طیب و ادیب بود و در بعضی از قسمت‌ها، مثلاً

۱. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش، ج ۶، ص ۱۳۱.  
۲. انفال/۲.

نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا امیر المؤمنین علیه السلام را که می برد، اشکش جاری می شد. یک سال، حضرت آیت الله بروجردی (اعلی الله مقامه) از ایشان برای منبر، در منزل خودشان در دهه عاشورا دعوت کردند، منبر خاصی داشت، غالباً از نهج البلاغه تجاوز نمی کرد.

ایشان در همانجا منبر می رفت و مجلسی را که افراد آن اکثراً از اهل علم بودند، سخت منقلب می کرد؛ به طوری که از آغاز تا پایان منبر ایشان، جز ریزش اشکها و حرکت شانه ها چیزی مشهود نبود.<sup>۱</sup>

### ۲. یاد خدا و آرامش دلها

«وَعِمَارَةَ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ» و آباد کردن دلت با یاد خدا. یاد و نام خداوند، دل های پژمرده را زنده می کند؛ همچنان که آب، موجودات را زنده و شاداب می کند.

اساساً نگرانی و اضطراب در زندگی از شایع ترین بیماریهای روحی در جامعه امروز است. ترس از ناکامیها، ابهام در زندگی آینده و دهها فکر و خیال دیگر، انسان را به سوی

اضطراب و نگرانی سوق می دهد. به این جهت، همه به دنبال آرامش روحی و روانی می گردند. حضرت علی علیه السلام دواى این درد را در یاد خدا می داند.

آری، این نسخه شفا بخش قرآن برای این گرفتاری انسان است که می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>۲</sup> «آنها که ایمان آورده اند، دلهايشان به یاد خدا مطمئن (و آرام و شاداب) است. آگاه باشید که تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد.»

به همین سبب، انسانهایی که بیش تر به یاد خدا هستند و خود را در پناه قدرت لایزال حضرت حق قرار می دهند، هرگز افسرده و پژمرده حال نیستند و همیشه سر زنده اند؛ حتی آنان این آرامش را در کل جامعه منتشر می کنند.

یاد خدا چه با ذکر قلبی و چه زبانی باید با تمام وجود باشد تا آرامش واقعی را به انسان بدهد. کسی که با یاد

۱. عدل الهی، مرتضی مطهری، تهران، صدرا،

۱۳۷۵ ش، ص ۲۵۱.

۲. رعد/۲۸.

یاد خدا است؛ اما مقصود ایشان، به یاد خدا بودن در مواجهه با حلالها و حرامهای الهی است؛ یعنی اگر با طاعتی برخورد کرد، به سرعت به آن عمل کند و اگر با گناهی مواجه شد، بدون معطلی آن را ترک گوید.<sup>۲</sup>

از منظر امام علی علیه السلام نیز به یاد خدا بودن، هنگام مصیبت و معصیت، اهمیت فراوان دارد. آن گرامی می فرماید: «الذُّكْرُ ذِكْرَانِ ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزًا»<sup>۳</sup> به یاد خدا بودن دو نوع است: [اول:] هنگام مصیبت و برتر از اولی، به یاد خدا بودن در مواجهه با آنچه که بر تو حرام است که این صفت [زیبا]، مانع [از ارتکاب گناه] خواهد بود.»

البته ذکری که از عمق جان انسان ریشه نگیرد، هرگز اثر آرام‌بخش نخواهد داشت؛ چرا که اصلاً یاد خدا نیست:

خداوند متعال زندگی می‌کند، یعنی او را در هر شرایطی و در هر جا حاضر و ناظر می‌داند، این اندیشه در تمام ابعاد زندگی‌اش تأثیری مثبت می‌گذارد. البته این امر آسان نیست و به این سبب، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی! سه خصلت را همه این امت نداشتند که در خود ایجاد کنند: ۱. مواسات با برادران دینی در مال؛ ۲. رعایت حقوق دیگران؛ ۳. به یاد خدا بودن در همه احوال.»<sup>۱</sup>

خداوند متعال نیز انسانهای شایسته را دارای چنین مقامی معرفی کرده، می‌فرماید: «رَجَالٌ لَا تُلَهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ «مردانی که تجارت و خرید و فروش، آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا» از کارهای طاققت‌فرسایی که خدا بر بندگانش واجب کرده است، فراوان به یاد خدا بودن است. «بعد اضافه می‌فرماید که منظورشان از یاد خدا، سبحان الله والحمد لله، لا اله الا الله، الله اکبر نیست؛ گرچه اینها هم، نوعی

۱. گزیده تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۸۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۸۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۹۱.

مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی

حدیث درد فراق تو با تو بگذارم

وگرنه این چه نمازی بود که من بی تو

نشسته روی به محراب و دل به بازام

۳. اعتصام به حبل الله

«وَالْإِعْتِصَامَ بِحَبْلِهِ وَأَيُّ سَبَبٍ أَوْتُقُّ مِنْ

سَبَبٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ؛

چنگ زدن به ریسمان او و چه

وسایله‌ای مطمئن تر از رابطه تو با

خداست، اگر سررشته آن را در دست

گیری.»

امام می فرماید: «پسرم همواره در

زندگی به رشته ناگسستنی حبل الله

چنگ بزن و این دستگیره ایمان را

محکم بگیر.» این سخن نیز مبنای

قرآنی دارد؛ آنجا که قرآن می فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»<sup>۱</sup> «وهمگی

به ریسمان خدا چنگ زنید.» تمسک به

حبل الله از خصلتهای شایسته است که

هر مسلمانی، همواره باید به آن متصف

باشد. برخی از مصادیق حبل الله را از

منظر روایات مرور می کنیم:

۱. تمسک به قرآن از جمله این

موارد است: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هَذَا الْقُرْآنُ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ»<sup>۲</sup> این قرآن همان

ریسمان خدا است.»

۲. توبه هم حبل الله است. انسانی

که در منجلاب گناهان غرق شده و از

آلودگیهای نفسانی و شیطانی رنج

می برد، می تواند به حبل الله یعنی توبه

پناه برده، خود را با کوشش زلال معنویت

شستشو دهد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْتَّوْبَةُ حَبْلُ اللَّهِ»<sup>۳</sup> توبه، ریسمان

خداست.»

۳. امام علی علیه السلام از دیگر مصادیق

حبل الله است که اهل ایمان همواره به

آن گرامی متوسل و متمسک می شوند

تا به مدد این حبل متین الهی خود را به

سوی خداوند روانه کنند و در راه حق

استوار بمانند.<sup>۴</sup>

امام در خطبه‌ای، خود را حبل الله

المتین معرفی کرده، فرمود: «أَنَا حَبْلُ اللَّهِ

الْمَتِينُ وَأَنَا عُرْوَةُ الْوُفْقَى وَكَلِمَةُ التَّقْوَى»<sup>۵</sup> من

ریسمان محکم خدا و دستگیره محکم

و کلمه تقوا هستم.»

۱. آل عمران/۱۰۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۶۸ و مستدرک

الوسائل، ج ۴، ص ۲۵۸.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۱.

۴. همان، ج ۱۸، ص ۱۵۱.

۵. بحار الانوار، ج ۴، ص ۹.

بیش تر جنبه عاطفی دارد و با تحریک عاطفه، می توان دل‌های توده‌های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت.

البته پند در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری‌جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او و مانند آن بوده باشد؛ چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوس می‌گذارند؛ به آن سبب که مثلاً در حضور دیگران و توأم با تحقیر انجام گرفته، و یا از آن، برتری‌جویی گوینده استشمام می‌شود. بنابراین موعظه، هنگامی اثر عمیق خود را می‌بخشد که حسینه‌یاشد و به صورت زیبایی پیاده شود.<sup>۲</sup>

**موعظه با دل انسان چه می‌کند؟!**

«شعوانه»، زنی ثروتمند بود که تمام دارایی او از راه حرام و خوانندگی و ساز و آواز تهیه شده بود. هیچ مجلس عیش، طرب و گناهی در بصره نبود که از وجود وی خالی باشد. وی روزی با کنیزان و خدمتگزاران خود از

۴. وجود مقدس اهل بیت علیهم‌السلام نیز ریسمان الهی هستند. اهل ایمان، طبق قرآن موظف‌اند که به آنان تمسک کرده، راه سعادت را بیابند. به همین سبب، امام صادق علیه‌السلام فرمود: «حبل الله، ما اهل بیت هستیم.»<sup>۱</sup>

**۴. پذیرش موعظه**

«أُخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ؛ دلت را با [پذیرش] اندرز [نیکو و نصیحت‌های سازنده]، زنده نگه‌دار.»

همان‌گونه که جسم انسان به غذا نیاز دارد، روحش نیز به غذا نیاز دارد که تقویت شده، او را در رسیدن به کمال‌یاری رساند. غذای جان و روان، موعظه نیکوست که قرآن به عنوان یک روش تبلیغی مؤثر به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سفارش می‌کند که به وسیله موعظه حسنه و اندرزهای نیکو، مردم را به سوی راه و روش خداوند متعال دعوت کن و با هدایت آنان، دل‌هایشان را زنده بدار!

این شیوه در طریق احیای دل و دعوت به راه خدا از مؤثرترین راههاست. موعظه، یعنی استفاده کردن از عواطف انسانها؛ چرا که اندرز،

۱. تفسیر نور الثقلین، عبد العلی حویزی، قم، نشر اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۳۷۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۵۶.



فراهم کرده ایم! هنگامی که این آتش، آنان را از مکانی دور ببیند، صدای وحشتناک و خشم آلودش را - که با نفس زدن شدید، همراه است - می شنوند و هنگامی که در جای تنگ و محدودی از جهنم افکنده شوند، در حالی که در غل و زنجیرند، فریاد و او یلای آنان بلند می شود!»

این کلام خداوند که از زبان واعظ بیان می شد، آن چنان دلها را نرم و افکار را به وضع آتش و عذاب روز قیامت توجه داد که یکی از افرادی که منقلب شد، شعوانه بود.

او آن چنان تحت تأثیر آیه شریفه قرار گرفته بود که از پس پرده صدا زد: «جناب واعظ! من یکی از روسیاهان درگاهم. اگر توبه کنم خداوند مرا می آمرزد؟ واعظ گفت: «آری، اگر چه گناهت همانند گناه شعوانه باشد.» او گفت: «من همان شعوانه ام که در گناه و معصیت، شهره شهرم؛ ولی حالا دیگر می خواهم با خدایم آشتی کنم و دیگر دنبال معصیت نروم.» واعظ، او را به

کوچه های بصره می گذشت که صدای جمعیتی را از درون خانه ای شنید. یکی از کنیزان خود را به اندرون فرستاد تا از علت شور و غوغا و اجتماع مردم، خبری آورد؛ ولی او رفت و نیامد. کنیز دیگری فرستاد. او هم نیامد.

از سومین خدمتگزارش، درخواست کرد که هر چه سریع تر، از اوضاع آن مجلس گزارش دهد. او رفت و برگشت و اظهار داشت: «ای خاتون! اینجا مجلس موعظه است و صدای گریه، به سبب بیانات واعظی است که مردم را موعظه می کند و بدکاران را از عذاب خدا می ترساند.» شعوانه، آن زن گنه کار و عاصی که هرگز به چنین مجالسی پانگداشته بود، برای تماشا به آنجا رفت. او وقتی وارد شد، جناب واعظ در اطراف این آیه صحبت می کرد: «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا، إِذَا زَاءَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا، وَإِذَا أَلْفَوْا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا»<sup>۱</sup> «بلکه آنان قیامت را تکذیب کرده اند و ما برای کسی که قیامت را تکذیب کند، آتشی شعله ور و سوزان

۱. فرقان/ ۱۱-۱۴.

گفتند: «اینها به نهی از منکر توجه نخواهند کرد.» فرمود: «من خودم می‌روم.»

آن بزرگوار نزدیک آنان رفت و به رئیسشان گفت: «اجازه می‌فرمایید من هم بخوانم و شما بنوازید؟» رئیس گفت: «مگر شما بلدی بخوانی؟» فرمود: «آری.» گفت: «بخوان.» آخوند شروع به خواندن اشعار ناقوسیه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام کرد:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

حَقًّا حَقًّا صِدْقًا صِدْقًا

«معبودی به حق و شایسته پرستش، جز خدا نیست. این را به حق و راستی می‌گویم.»

إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ غَرَّتْنَا وَاسْتَعْلَتْنَا وَاسْتَهْوَتْْنَا  
«به راستی که دنیا ما را فریفت و ما را به خود سرگرم و سرگشته و مدهوش کرد.»

يَا بَنِي الدُّنْيَا مَهْلًا مَهْلًا يَا بَنِي الدُّنْيَا دَقًّا دَقًّا  
«ای فرزند دنیا! آرام باش! آرام باش! ای فرزند دنیا [در کار خود] دقیق شو!

۱. جلوه‌هایی از نور قرآن، عبدالکریم پاک‌نیا، قم، نشر مشهور، ۱۳۷۹ ش، ص ۸۹  
۲. شیخ بهانی.

کرم و لطف و عنایات بی‌پایان خداوند متعال، امیدوار کرد. او هم توبه کرد و سپس بندگان و کنیزکان را آزاد ساخت و مشغول عبادت و جبران گذشته شد.<sup>۱</sup> باز آی هر آنچه هستی باز آی

گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی  
این درگه ما درگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی باز آی<sup>۲</sup>  
آری، موعظه حقیقی، دل رازنده می‌کند و همچون دم مسیحا به تن مرده، جان می‌بخشد. این خاطره شنیدنی را نیز در باره تحریک عواطف برای هدایت و زنده کردن دلهای مرده در اینجا نقل می‌کنیم.

واعظ حقیقی را بشناسیم!

آخوند ملا حسینقلی همدانی، یک مجتهد، عارف و واعظ حقیقی بود. او در یکی از سفرهای خود با جمعی از شاگردان به عتبات عالیات می‌رفت. آنان در بین راه، به قهوه‌خانه‌ای رسیدند که جمعی از اهل هوا و هوس در آنجا می‌خواندند و پیاکوبی می‌کردند. آخوند به شاگردانش فرمود: «یکی برود و آنان را نهی از منکر کند.» بعضی از شاگردان

دقیق!

يَا بَنَ الدُّنْيَا جَمْعاً جَمْعاً

تَفَنَى الدُّنْيَا قَرْنًا قَرْنًا

«ای فرزندان دنیا [کردار نیک]

گردآوری کن! گردآوری کن! دنیا سپری می شود، قرن به قرن.»

مَا مِنْ يَوْمٍ يُغْنِي عَنَّا

إِلَّا أَوْهَىٰ وَكُنَّا مِثًّا

«هیچ روزی از عمر ما نمی گذرد،

جز اینکه پایه و رکنی از ما را سست می گرداند.»

قَدْ ضَيَعْنَا دَارًا تَبَقَىٰ وَاسْتَوَطْنَا دَارًا تَفَنَىٰ

«ما سرای باقی را ضایع و سرای فانی

را وطن و جایگاه خویش ساختیم.»

لَسْنَا نَدْرِي مَا قَرَطْنَا فِيهَا إِلَّا لَوْ قَدْ مِثْنَا<sup>۱</sup>

«ما آنچه را که در آن کوتاهی کرده ایم،

نمی دانیم؛ مگر روزی که مرگ به سراغ ما بیاید.»

آن جمع سرمست از لذت‌های زودگذر

دنیوی، وقتی این اشعار را از زبان کیمیا اثر

آن عارف هدایتگر شنیدند، به گریه در

آمدند و به دست ایشان توبه کردند. یکی از

شاگردان می گوید: «وقتی که ما از آنجا دور

می شدیم، هنوز صدای گریه آنها به گوش

می رسید.»<sup>۲</sup>

داستانی دیگر از آن واعظ مُتَعِظ

عبد فرّاز<sup>۳</sup> از اراذل و اوباش نجف

اشرف بود که مردم او را در ظاهر،

احترام می کردند تا از آزارش در امان

بمانند. این فرد شرور اگر میل به چیزی

پیدا می کرد و یا دوستدار مالی می شد،

کسی نمی توانست وی را از دست یابی

به خواسته اش باز دارد. مردم نجف از

دستش در آزار بودند.

در یکی از شبها که آخوند ملا

حسینقلی همدانی از زیارت حضرت

امیر علیه السلام باز می گشت، عبد فرّاز در مسیر راه

او ایستاده بود. عارف همدانی بدون هیچ

توجهی از کنارش گذشت. این بی توجهی

آخوند بر عبد فرّاز، سخت گران آمد. آن

شرور از جای خود حرکت کرد تا این شیخ

پیر را تنبیه کند. دوید و راه را بر او سد کرد و

با لحنی بی ادبانه گفت: «هی! آشیخ! چرا به

من سلام نکردی؟!» عارف همدانی ایستاد

و گفت: «مگر تو کیستی که من باید

۱. امالی، شیخ صدوق، مجلس چهلّم، تهران،

نشر اسلامیّه، ۱۳۵۵ ش، ص ۲۲۳.

۲. مقدمه تذکرة المتقین، شیخ محمد بهاری

همدانی، قم، نشر نهانندی، ۱۳۷۸ ش، ص ۲۰.

۳. عبد فرّاز یعنی بنده بسیار گریزان و در آن

زمان لقب آن فرد شرور بوده است.

انسانهایی که بیش تر به یاد خدا هستند و خود را در پناه قدرت لایزال حضرت حق قرار می دهند، هرگز افسرده و پژمرده حال نیستند و همیشه سر زنده اند؛ حتی آنان این آرامش را در کسل جامعه منتشر می کنند

می زد و با خود تکرار می کرد: عبد فرّار-تو از خدا فرار کرده ای یا از رسول خدا؟! و سحر نیز جان سپرد. «عده ای از شاگردان آخوند فهمیدند که این جمله را آخوند ملا حسینقلی همدانی به او گفته است. چون از او سؤال کردند، ایشان فرمودند: «من می خواستم او را آدم کنم و این کار را نیز کردم؛ ولی نتوانستم او را در این دنیا نگه دارم.»<sup>۱</sup>

۱. شرح حال حکیم فرزانه حاج علی محمد نجف آبادی، محمد جواد نورمحمدی، قم، نشر مهر خوبان، ۱۳۷۸ ش، ص ۲۷.

حتماً به تو سلام می کردم؟» گفت: «من عبد فرّارم.» آخوند ملا حسینقلی به او گفت: «عَبْدُ فَرَّار! أَفَرَزْتَ مِنَ اللَّهِ أَمْ مِنْ رَسُولِهِ؟» تو از خدا فرار کرده ای یا از رسول خدا؟» و سپس راهش را گرفت و رفت.

فردا صبح، آخوند ملا حسینقلی همدانی پس از اتمام درس به شاگردان گفت: «امروز یکی از بندگان خدا فوت کرده است. هر کس مایل باشد به تشییع جنازه او می رویم.» عده ای از شاگردان آخوند، همراه ایشان برای تشییع حرکت کردند؛ ولی با کمال تعجب دیدند آخوند به سوی خانه عبد فرّار رفت. آری، او از دنیا رفته بود. عجب! این همان یاغی معروف است که آخوند از او به عنوان بنده خدا یاد کرد و در تشییع جنازه او حاضر شد؟! روشگاه علوم انسانی

به هر حال، تشییع جنازه تمام شد. یکی از شاگردان آخوند، نزد همسر عبد فرّار رفت و از او سؤال کرد: «چطور شد که او فوت کرد؟» همسرش گفت: «نمی دانم چه شد؟ او هر شب دیروقت با حال غیر عادی و از خود بی خود به منزل می آمد؛ ولی دیشب حدود یک ساعت بعد از اذان مغرب و عشا به منزل آمد و در فکر فرو رفته بود و تا صبح نخوابید و در حیاط قدم